

گفته‌ها

اولویت با کنش است نه نظر

● **ایران آنلایـن به بهانه روز جهانی صلح گفت‌وگـوی کوتاهی با حسین شیخ‌رضایی، استاد فلسفه علم و عضو هیئت علمی مرکز سیاست‌گذاری علمی کشور، درباره «نقش فلسفه در ترویج صلح» انجام داده است که در ادامه گزیده‌ای از پاسخ‌های او را می‌خوانید.**

● از دو حالت «جنگ» و «صلح» «جنگ» حالت طبیعی انسان است. بنابراین صلح یک مفهوم ساختگی و ایجادشونده است که باید یاد گرفته شود، چون به شکل طبیعی وجود ندارد. اگر بپذیریم جنگ طبیعت انسان است و ما برای رسیدن به صلح احتیاج به «آموزش» داریم، فلسفه می‌تواند حداقل دو نقش داشته باشد. نقش نخست فراهم‌کردن زمینه‌ای برای گفت‌وگو است. یکی از اساسی‌ترین ابزارها در برابر خشونت «گفت‌وگو» است، البته گفت‌وگویی که مبتنی بر اصول منطقی و عقلانی باشد. فلسفه در کنار کارهای تخصصی به عنوان یک رشته دانشگاهی در سطح عمومی «توانایی بحث عقلی»، «منطقی» و «تفکر نقادانه» را به افراد می‌دهد. به همین دلیل، از فلسفه در نظام‌های تعلیم‌وتربیت عمومی بهره گرفته می‌شود. اما کمک دوم فلسفه به صلح این است که بسیاری از ما فکر می‌کنیم مجموعه افکار، باورها، ایدئولوژی‌ها و سبک زندگی‌مان درست‌ترین و بهترین مجموعه ممکن است و این امر یکی از دلایل درگیری و مخاصمه است. فلسفه نشان می‌دهد می‌توان به موضوعات از جنبه‌های گوناگون نگاه کرد و نگاه‌های مختلفی به یک پدیده داشت. فلاسفه بزرگ همه با هم اختلافات بنیادی دارند. بنابراین، تلویحاً به دانشجوی فلسفه یاد داده می‌شود که هیچ‌کدام از این‌نظام‌ها تمام و کمال دربردارنده «کل حقیقت» نیست. کسی که جزم‌اندیش باشد احتمالاً آمادگی بیشتری برای مخاصمه دارد و فلسفه می‌تواند از جزم‌اندیشی جلوگیری کند. کمک سومی که فلسفه به تحقق صلح می‌کند و تخصصی‌تر است، این است که فلسفه می‌تواند در مورد مفهوم صلح و مفهوم جنگ مثل هر مفهوم دیگری بیندیشد. صلح به چه معناست؟ یا جنگ‌کردن چه تفاوتی دارد؟ فلسفه می‌تواند به روشن‌شدن حدود این مفاهیم کمک کند. در این راستا، فیلسوفان بزرگی مثل کانت و دیگران درباره ماهیت صلح صحبت کرده‌اند؛ اینکه صلح با چه کسی معنا دارد؟ و طرف صلح چه کسی است؟ بنابراین، روشن‌کردن مفهوم صلح نیز از دیگر خدماتی است که فلسفه برای تحقق صلح ارائه می‌کند.

● فلسفه به معنای دانشی است که به افراد توانایی استدلال می‌دهد و آنها را قادر می‌سازد استدلال طرف مقابل را بشنوند، تجزیه و تحلیل کنند و تشخیص دهند تا چه حد با آن اشتراک یا اختلاف دارند. لازم نیست آدم‌ها فیلسوف حرفه‌ای باشند، کافی است توانایی فلسفه‌ورزی و تفکر نقادانه داشته باشند و این پیش‌نیاز صلح است. بنابراین، مقصود از فلسفه در مورد خشونت رشته دانشگاهی فلسفه نیست، بلکه آن مهارت عمومی است که امروز در همه کشورها تحت عنوان «تفکر نقادانه» تدریس می‌شود.

● به صلح و عملی‌شدن آن نمی‌توان تک‌عاملی نگریست و چنین تلقی کرد که در این بحث فقط یک عامل (فلسفه) نقش دارد. فلسفه‌های دیگر هیچ نقشی ندارند. چه‌بسا ادبیات، روان‌شناسی، نظام‌های اجتماعی و نظام تعلیم‌وتربیت نقش مهم‌تری برعهده داشته باشند. اگر بنابر آمارهایی که داده می‌شود شاخص خشونت یا عصبی‌بودن در جامعه ما بالاست، نمی‌توان این‌ناکارآمدی را صرفاً به نظام فلسفه نسبت داد چرا که در این امر عوامل دیگری نیز دخیل‌اند. باید افزود که جنگ در برخی فرهنگ‌ها تقدیس شده و بار منفی چندانی ندارد. فلسفه اینجا می‌تواند به روشن‌شدن این مفاهیم در بستر خاص اجتماعی و تاریخی کمک کند و پرسش‌هایی تازه در افکند: جنگی که در پیوند با به‌دست‌آوردن آبروی آزدست‌رفته است، جنگی که سلاح مقابله با مظلومیت است و بسیاری موارد دیگر را چگونه باید ارزیابی کرد؟ آیا همه اینها اخلاقاً مذموم‌اند؟ بسیاری از این موارد در برخی فرهنگ‌ها مثبت تلقی می‌شوند. بنابراین، کمک فلسفه به صلح در جامعه ما به‌طور مشخص می‌تواند کنکاش درباره این امر باشد که آیا جنگ اساساً پدیده‌ای منفی است یا خبر. تحت چه شرایطی منفی است؟ انجام چه کارهایی در جنگ‌هایی که به‌لحاظ اخلاقی مجاز دانسته می‌شوند رواست؟ یا اعتقاد من، فلسفه نقشی بیش از نظام تعلیم‌وتربیت و نظام عمومی و اجتماعی ندارد. نمی‌توان گفت که بدون فرهنگ‌های دانشبنیم که درباره صلح فکر می‌کردند، الان رتبه بالاتری در شاخص صلح داشتیم. اگر کشوری می‌خواهد فرهنگ صلح را ترویج کند، اول باید اقداماتی مدنی و از پایین برای تقبیح خشونت صورت دهد. معمولاً فعالان مدنی و سازمان‌های غیردولتی در این زمینه پیشگام‌اند. البته فلسفه هم می‌تواند به سهم خود حدود مفاهیم و نسبت مفهومی آنها را روشن‌تر کند یا آنچه را فعالان مدنی انجام می‌دهند در چارچوب دستگاه‌های نظری سامان دهد. اما درهرحال، از نظر من اولویت با «کنش» است نه «نظر». چارچوب نظری پشت اقدامات عملی و مدنی حرکت می‌کند نه پیش روی آنها.

اندیشه

راهپیمایان گرسنه

ماریو بارگاس یوسا ، **ترجمه: منوچهر یزدانی**



تهاجم میلیون‌ها بی‌نویای جهان به کشورهای مرفه غربی سبب گزینداری بی‌سابقه‌ای در تاریخ شده است.

به‌طوری‌که در ایالات متحده و در اروپای غربی ترس بی‌مکارانه نهفته‌ای مانند نژادپرستی، بیگانه‌ستیزی، ملی‌گرایی و عوام‌گرایی (پوپولیسم) راست و چپ را با خشونت سیاسی روبه‌رشدی احیا می‌کند. روندی که اگر به همین شکل پیش رود، بعید نیست زیاترین دستاورد فرهنگی غرب، دموکراسی، را تخریب و آن بربریتی را برقرار کند که تصور می‌کردیم از آن خلاص شده‌ایم، یعنی همان چیزی که آمریکای مرکزی و بخش عظیمی از آفریقا را در چنان وحشتی فرو برده که اهالی آن برآندند تا به شکلی چنین ترازیک از آن بگریزند.

دشمن‌پنداری مهاجران نه دلیل می‌شناسد و نه آمار، بی‌حاصل خواهد بود اگر کارشناسان بگویند کشورهای پیشرفته (استثانات بسیار کم هستند) بدون مهاجران، نمی‌توانند ویژگی‌های بالای زندگی خود را حفظ کنند، مهاجران با کار بسیار سعی در اهالی آن برآندند

کشورهای میزبان دارند، زیرا برای آنها کار تنها برای زنده‌ماندن نیست بلکه برای موفقیت نیز هست و این انگیزه برای جوامع مهاجر پذیر فوق‌العاده ثمربخش خواهد بود. آیا این موضوع درسیار از ایالات متحده صادق نیست؟ آیا زمانی که شکوفا شد و رشد کرد و شد غولی که اکنون هست، مرزهایش را تماماً نگشوده بود؟ مگر آرزائین



بازپس‌گیری دستور کار رادیکال

جماعت‌محور به اجرای سیاست‌های دولتی کشید.

نویسنده در مقدمه به نحوه برآمدن راست جدید در بریتانیا می‌پردازد. الگوی جدیدی که در بریتانیا پدید آمد منحصراً به آنجا نبود و جهانی‌سازی رفته‌رفته دامن گستراند و ایدئولوژی بازار و قاعده آن – برتری سود بر مردم و سیاره – را بر سراسر دنیا مستولی کرد. نتیجه آن افزایش شکاف میان فقر و رفاه، درون کشورها و میان آنها در سراسر جهان بوده است چون ساختارهای ستم نهفته در این ایدئولوژی اکنون همه‌جا تکثیر شده‌اند. برمنبای این روایت غریب، سود و زیان انسانی موقعیت ما بر حسب نسیتی که با مقام مصرف‌کننده و تولیدکننده داریم شکلی دیگر می‌یابد: «به قول ژیرو ما گونه‌ای «سیاست دوراندختی‌ها» پدید آورده‌ایم، هر کسی را که برای فرایندهای تولید یا مصرف چندان مهم نباشد می‌توان دور انداخت. دنیای ما جهانی است که تهیدست، بی‌سواد، تنگ‌نظر، نوچوان، سالمند، بیمار و معلول در آن بازگیر اصلی شمرده نمی‌شوند. بدین‌سان است که درمی‌یابیم با به یکی از بزنگاه‌های تاریخ جهان گذاشته‌ایم؛ زمانه‌ای که ریشه‌های درهم‌پیچیده فقر بر جدایی‌های تبعیض‌آمیز می‌افزایند، سفره‌ای می‌گسترند با سود کلان برای برخی و زیان کلان برای برخی دیگر، و آینده همه ما را به مخاطره می‌اندازند.» (ص ۲۷)

از نظر رادویت، دولت‌ها توسعه جماعت‌محور را مصادره کردند و از توان انداختند پس باید این ابزار رهایی‌بخشی را با دیدی انتقادی بازبینی کرد. از نظر او، بعد از افول تاریخی توسعه جماعت‌محور بار دیگر فرصتی استثنایی پدید آمد تا تعریفی تازه از دستور کار رادیکال ارائه کرده و با گام‌داشتن در مسیر تحول اجتماعی با بی‌عدالتی پیکار کرد. قصد نویسنده از انتشار این کتاب در سال ۲۰۰۵ همین نکته بوده و به‌خوبی هم از آن استقبال شده. بحران مالی پی‌سابقه سال ۲۰۰۷ و راه‌حل‌ها و پیامدهای آن که همگی در جهت افشای شکاف طبقاتی بودند مهر تأییدی بر سرفصل‌های مطرح‌شده در کتاب بودند. چاپ دوم کتاب در سال ۲۰۱۱ شامل بخش‌هایی کاربردی درباره الگوهای گوناگون توسعه جماعت‌محور می‌شود تا کارایی بیشتری برای آموزشگران و دیگر کنشگران اجتماعی داشته باشد. چکیده کتاب این است که در دوره‌ای که «مذهب» بازار بر برنامه‌ریزی منطقه‌ای، خواسته‌های اجتماعی و دولت‌های منتخب برتری می‌یابد و چند کسب‌وکار جهانی آرام‌آرام همه قدرت و منابع جهانی را می‌بلعند، جماعت‌ها و شهروندان و خانواده‌ها چگونه می‌توانند آموزش و سازمان یابند تا از حقوق سیاسی، معیشت، خانه و محله و فرزندان و سلامت و محیط زیست خود محافظت کنند. توسعه جماعت‌محور رادیکال که نویسنده در این کتاب ارائه می‌دهد در پی دستیابی به تحولی بنیادین برای عدالت اجتماعی و زیست‌محیطی است و با ترکیب نظریه و کنش‌ورزی می‌کوشد از عارضه‌های محلی برگردد و به علل ساختاری ستم بپردازد. ایده‌هایی که ساختار این کتاب را تشکیل داده‌اند بر پایه پنج رکن اساسی استوار می‌شوند: توسعه رادیکال جماعت‌محور متعهد به کنش جمعی برای عدالت اجتماعی و عدالت زیست‌محیطی است؛ سرآغاز این کار قدرت‌یابی به مدد آگاهی

نگرشی انتقادی به‌توسعه

جماعت‌محور

مارگارت لدویت

ترجمه: منیره نجم‌عراقی

ناشر: نی

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

گفته‌ها

آیا تمدن بدون کتاب در راه است؟

● **رسول جعفریان، خبرگزاری ایبنا: در میان عوامل مختلف، آنچه دنیای جدید را از دنیای قدیم جدا می‌کند تغییری است که در علم و ابزارهای انتقال علم رخ داده است. اگر «کتاب» در مهم‌ترین ابزار ذخیره علم بدانیم، می‌توانیم ادوار تاریخ بشر را به سه دوره تقسیم کنیم. مرحله اول دورانی است که بشر در سیر فرهنگی خود از تمدن بی‌کتاب عبور کرده است و بعد از هزاران سال که بدون کتاب زندگی کرده تمدن بدون کتاب را پشت سر گذاشته است. طبیعی است که ذخیره‌سازی علم او در کتاب نبوده و بنابراین باید گفت از حدی جلوتر نرفته است.**

مرحله دوم دورانی است که بشر به «کتاب» رسیده و از این ابزار استفاده کرده است. تاریخ نوشت‌افزار در میان بشر چندان طولانی نیست و بشر در این دوره کوشیده علم را در «کتاب» ذخیره کند. یونان از این جهت در نقطه اوج قرار دارد، اما پیش از آن هم نوشت‌افزار به صورت‌های مختلف در دو تمدن بابلی و هندی بوده است.

تمدن اسلامی امتداد تمدن کتاب است و کتاب در دوره تمدن مسلمانان نقش مهمی داشته است. در تمدن اسلامی که از نظر تکیه بر «کتاب» بسیار برتر از تمدن بوده، کتاب نقش محوری دارد. در این تمدن همیشه از کتاب و کتابخانه یاد شده و البته دو قرنی طول کشید تا اهمیت نوشتن و کتاب آشکار شد. بعد از آن، از قرن سوم، تکیه اصلی نه بر فرهنگ شفاهی، بلکه بر کتاب است.

تمدن کتاب دو مرحله دارد؛ کتاب خطی و کتاب چاپی. ما در مرحله کتاب خطی از یونان جلوتر رقتیم و هزاران کتاب جدید تولید کردیم. البته تولید کتاب لزوماً به معنای تولید علم نیست. مرحله دوم تمدن کتاب، کتاب چاپی است که ما خیلی دیر خبردار شدیم.

تمدن جدید غربی با صنعت چاپ این راه را گشود. کتاب چاپی اساس تمدن جدید را متحول کرد و این تحولی بود که ما دیر به آن رسیدیم. دلیل دیررسیدن چه بوده است؟ می‌دانیم «کتاب» ابزار علم و انتقال آن است، و وقتی کمتر استفاده شود، با از نظر نوع آن، شکل‌های بد و ابتدایی آن محل توجه باشد، اثری کاملاً منفی بر رشد علم خواهد داشت.

نگاهی به صنعت نشر و چاپ در قرون هفدهم و هجدهم غرب بیندازد و آن را با نوشته‌های خطی‌ما و بعداً چاپی‌ما، در اواخر قرن هجدهم و بیشتر قرن نوزدهم، مقایسه کنید. نوع چاپ، محتوای کتاب‌ها، استفاده از آنها در نظام آموزشی و در نشر استفاده از کتاب به عنوان ابزاری برای نشر علم، تفاوت زیادی را نشان می‌دهد. غرب از ابزار چاپ به‌خوبی استفاده کرد. شرایط دیگر تولید علم هم فراهم بود و به‌سرعت وضع علمی و تمدنی بهتری یافت. اما ما درجا زدید.

در مرحله سوم که به‌تازگی آغاز شده و همچنان ادامه دارد، تمدن ترکیبی از کتاب و رایانه است. تاکنون در بیشتر رشته‌های فنی و پزشکی کتاب از مدار حذف شده یا اندکی از آن مانده است. اما در حوزه‌های علوم انسانی و دین همچنان اهمیت دارد. آیا در این مرحله هم، مانند چاپ، ما عقب‌تر خواهیم افتاد یا به‌زودی راه‌هایی برای پیشرفت خواهیم یافت؟ مدت‌هاست که کاروان تمدن بشری افزار جدیدی را در کنار کتاب قرار داده است و بدون هیچ تعجبی می‌توان گفت که به‌تدریج، از سهم کتاب کم شده و بر سهم رایانه افزوده می‌شود. اکنون کتاب دیجیتال نقش مهمی در تولید علم دارد؛ چیزی که تا سه دهه قبل بی‌معنا بود. باید پرسید آیا کتابداران ما از نقش رایانه که سه دهه است به‌سرعت پیشرفت می‌کند آگاهند؟ ما در آستانه تمدن بدون کتاب، یا کتاب کمتر، قرار داریم. این تحول اقتضانات خاص خود را دارد. آمادگی ذهنی مهم‌ترین مسأله است. در درجه بعدی، آمادگی فنی است که آن هم بسیار مهم و نیازمند نیرو و امکانات است. اما اول آمادگی ذهنی است.

ما چه اندازه در این زمینه فعالیت؟ آیا هنوز به روش‌های گذشته اکتفا می‌کنیم، یا وارد دنیای جدید می‌شویم؟ ورود در دنیای جدید، تخصص و هزینه‌های خاص خود را می‌طلبد که آن‌ما گاه به دلیل نداشتن آنها کوتاه آمده در کنار همان روش قدیمی می‌مانیم. ممکن است کاری که برای چاپ نکردیم و عقب افتادیم تکرار شود. برای اینکه خطایی پیش نیاید باید تلاش کنیم. ابزار علم نقش مهمی در پیشرفت دارد و ما مع الاسف در حاشیه قرار داریم.

